

□ اتحاد خرگوشها»

□ نمایشنامه برای کودکان

□ سید حبیب الله لزگی



اشخاص نمایش:

سگ

خرگوش خال خالی

خرگوش دم سیاه

خرگوش کوچک

خرگوش پیر

چند خرگوش سیاهی لشکر

گرگ

شکارچی



صحنه:

نمای کلی یک جنگل است و صدای جنگل که در تمام طول نمایش بگوش می‌رسد.

صحنه ۱

«صحنه خالی است. صدای جنگل. سگ وارد می‌شود.»

سگ:

— «باخودش» نه اینطوری نمی‌شود. باید فکری کرد. گرسنگی هم بد دردی است. سگ باشی. خونخوار باشی. وحشی باشی. اما نتوانی شکار کنی! نه! اینطوری نمی‌شود. باید فکری کرد. حيله‌ای! حقه‌ای! کلکی!.

«سگ مشغول فکر کردن می‌شود، بعد از چند لحظه ناگهان می‌ایستد»

سگ:

— آهان! یکی فکر خوب! یک حيله جانانه!

«سگ به شتاب از صحنه خارج می‌شود و دوباره بر می‌گردد. اینبار در دست سگ تابلو بزرگی دیده می‌شود. روی آن نوشته شده: حیوانات جنگل متحد شوید!...»

سگ:

— «با آواز» اتحاد، اتحاد، عجب حرف زیبایی است اتحاد، اتحاد، تنها ره‌رهایی است. حیوانات جنگل متحد شوید!
«سگ دوباره سرودش را می‌خواند و در جنگل پیش می‌رود. از طرف دیگر

خرگوشها وارد شده و گوش می دهند. سگ می خواهد از صحنه خارج شود.»

خرگوش خال خالی:

— «باترس و لرز» جناب سگ: یعنی شما می گوید اگر ما با هم متحد شویم از دست دشمنان نجات پیدا می کنیم؟

سگ:

— چی؟ خرگوش خال خالی؟! بله دوست عزیز! بله! اتحاد عجیب حرف زیبایی است! اتحاد تنها ره رهایی است!

خرگوش دم سیاه:

— یعنی دیگر سگها و گرگها خرگوش شکار نخواهند کرد

خرگوش کوچک:

— یعنی با ما دوست می شوند؟

سگ:

— بله جانم، دوست دوست! آخر وقتی ما باهم متحد باشیم امکان ندارد که به هم ظلم کنیم. با اتحاد ما عجیبترین اتفاق تاریخ جنگل به وقوع می پیوندد یعنی دوستی سگ و خرگوش.

بله دوستان من بله، چه دنیای خوب و زیبایی می شود. همه این خوبیها را مدیون اتحاد خواهیم بود. حالا می روم تا بقیه حیوانات را هم خبر کنم... خدا حافظ دوستان عزیز!

«سگ سرود خوان صحنه را ترک می کند. خرگوشها هم گفتگوکنان صحنه را ترک می کنند.»

صحنه تاریک می شود.

صحنه ۲

«خرگوشها دور خرگوش پیر حلقه زده اند.»

خرگوش پیر:

— من که خرگوش پیرم و همه دندانهایم را بر اثر خوردن هویجهای

این جنگل از دست داده‌ام، می‌گویم این یک حيله است. يك
فريب تازه!

خرگوش خال خالی:

— روزی نيست كه گرگها و سگها خرگوشی را نخورند! آنها بدون
این حرفها هم می‌توانند كار همیشهگی را انجام دهند.
اما واقعیت غیر از این حرفهاست! من مطمئن هستم كه سگها نظر
بدی ندارد. دوستی ما و سگ راه تازه‌ای باز می‌کند. حال كه خود
او خواهان دوستی است ما چرا نه بگوئیم؟ ما با او متحد می‌شوئیم.
این را از یاد نبرید كه سگ دشمن گرگ است. ما اگر دوستی
سگ را داشته باشیم گرگ جرأت نخواهد كرد به ما نزدیک شود.
مگر نه خرگوش دم سیاه!

خرگوش دم سیاه:

— همینطور است. دوستی سگ ما را از دست گرگ نجات
می‌دهد. بقول سگ:

اتحاد عجب حرف زیبایی است!

اتحاد تنها ره‌رهایی است!

خرگوش پیر:

— من كه چشم آب نمی‌خورد.

خرگوش خال خالی:

— هر كس كه حاضر است با سگ متحد شود، بایستد!

«همه خرگوشها می‌ایستند. خرگوش پیر با ناراحتی سرش را تكان داده و از

صحنه خارج می‌شود.»

خرگوش خال خالی:

— همه با هم به سوی سگ می‌روئیم. زنده باد اتحاد خرگوش و

سگ!

همه خرگوشها با هم:

— زنده باد!

«همه صحنه را ترک می کنند...»

صحنه تاریک می شود.



صحنه ۳—

«خرگوشها دور سگ حلقه زده اند.»

سگ:

— «می خندد» حالا کدام حیوان جرأت دارد به شما نزدیک شود؟

هان؟ کدام حیوان؟!

خرگوش خال خالی:

— بله دوستان! درست است! و این به خاطر اتحاد ماست.

خرگوش دم سیاه:

— یک خبر خوش! چند روز است که گرگ جرأت شکار نکرده!

گمانم از گرسنگی مُرده باشد. «می خندد.»

«همه می خندند.»

سگ:

— خرگوشهای عزیز! حالا که اوضاع بر وفق مراد است بیاید و با

هم سرود اتحاد بخوانیم...»

«سگ در وسط قرار می گیرد و خرگوشها دستها را به هم داده به صورت دایره

دور سگ می گردند و می خوانند.»

همه با هم:

— اتحاد اتحاد عجب حرف زیبایی است! اتحاد اتحاد تنها ره

رهایی است!

صحنه تاریک می شود.



صحنه ۴—

«صحنه خالی است. گرگ در گوشه ای منتظر ایستاده است.»

گرگ:

— نیامد! بدقولی خیلی بد است! اگر دستم به سگ برسد!
«سگ با عجله از راه می‌رسد.»

سگ:

— سلام بر گرگ عزیز! معذرت می‌خواهم که دیر شد! این
خرگوشها، خیلی وراج هستند.

گرگ:

— پس موفق شده‌ای؟

سگ:

— موفق؟! آنهم چه موفقیتی، تمام خرگوشها در چنگ من هستند!
نمی‌دانی به چه آسانی گول خوردند! «می‌خندد.»

گرگ:

— «جدی» اما هنوز موفقیت ما کامل نیست تا چند تا خرگوش چاق و
چله نخوریم فایده‌ای ندارد.

سگ:

— می‌خوریم، هرکاری به موقع خودش.

گرگ:

— حالا باید مرحله دوم نقشه را پیاده کنیم...

سگ:

— موافقم! گرگ و سگ گرم صحبت و نقشه خود می‌شوند. ما صدایشان را
نمی‌شنویم.»

صحنه تاریک می‌شود.

* * *

صحنه ۵-

«سگ خرگوشها را دور خود جمع کرده است.»

سگ:

— دوستان من! خرگوشهای خوب و مهربان، می بینید از هنگامی که ما با هم متحد شده ایم، گرگ مخفی شده و حتی جرأت نشان دادن خودش را هم ندارد. به اتحاد خوبی!

خرگوشها:

— بله درست است، واقعاً که ما نجات پیدا کردیم.

سگ:

— اکنون شما می توانید، آزادانه در همه جای جنگل گردش کنید و از هیچ چیز نترسید، سگ عزیز شما همه جا مواظب است و تو خرگوش خال خالی بیا با هم برویم گردش کنیم.
«خرگوشها بازی کنان به اطراف رفته از صحنه خارج می شوند. سگ و خرگوش خال خالی راه می روند و گفتگویی کنند. بعد از مدتی.»

خرگوش خال خالی:

— بوی گرگ می آید! خیلی دور شده ایم «می ایستد و بو می کشد.»

سگ:

— نه بابا نترس، من اینجا هستم، گرگ کجا بود، مگر جرأت دارد جلو بیاید!.

خرگوش خال خالی:

— «ترسیده» من می ترسم، برگردیم...
«سگ به اطراف نگاه می کند. همه جا خلوت و اوضاع مناسب است. ناگهان سوتی می زند. گرگ که تا کنون در پشت درختی مخفی بوده بیرون می آید و روبروی خرگوش قرار می گیرد.
خرگوش عقب عقب می رود و از ترس می لرزد. سگ در طرف دیگر او ایستاده و لبخند ترسناک می زند و نمی گذارد که خرگوش بگریزد
گرگ روی خرگوش خال خالی می پرد و خرگوش خال خالی فریاد ممتدی می کشد که ناگهان، به علامت مرگش خاموش می گردد.»

صحنه تاریک می شود.

صحنه ۶ -

«سگ و گرگ در صحنه هستند»

گرگ:

— «می خندد» عجب گوشتی داشت!

سگ:

— این هنوز اول کار است،

گرگ:

— من که تا کنون غذایی به این خوشمزگی نخورده بودم.

سگ:

— «می خندد» بیچاره چقدر از شعر من خوشش می آمد:

«سگ و گرگ می خندند.»

صحنه تاریک می شود.

صحنه ۷ -

«خرگوشها ناراحت و غمگین نشسته اند.»

خرگوش دم سپاه: گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
— چاره ای نداریم، باید به سگ بگوییم، هر چند خبر بدی است.

خرگوش کوچک:

— خرگوش خیال خالی خیلی به سگ نزدیک بود، می ترسم سگ ناراحت شود.

خرگوش دم سپاه:

— عیبی ندارد، من به آرامی به او می فهمانم...

«سگ وارد شده و معلوم است که از همه چیز باخبر است ولی دارد خودش را

به نادانی می زند.»

خرگوش دم‌سیاه:

— امیدوارم ناراحت نشوی ولی ما امروز استخوانهای خرگوش
خال خالی را کنار درخت سرو پیدا کردیم. گمانم گرگ شکارش
کرده باشد. خرگوش پیر بچه‌های او را به خانه خودش برده.

خرگوش کوچک:

— اتفاق خیلی بدی است ما گفتیم تا شما با ما هستید

گرگ: جرأت نزدیک شدن به ما را ندارد.

سگ:

— معلوم است که ندارد. همچی صحبت می‌کنی که انگار من
مقصر هستم اما باور کنید که من از همه شما بیشتر ناراحتم
خرگوش خال خالی بهترین متحد من بود! اما بنظر می‌رسد که
بی احتیاطی کرده است. لازم است که همه ما بیشتر مواظب باشیم
من می‌روم و تا گرگ را به مجازات نرسانم و انتقام خرگوش
خال خالی را نگیرم، آرام نمی‌نشینم، خداحافظ! متحدان عزیز!

خرگوشها همه با هم:

— خداحافظ!

سگ می‌رود. خرگوشها با هم گفتگو می‌کند.»

صحنه تاریک می‌شود.

صحنه ۸

«شب است. صدای جنگل بیشتر پخش می‌شود و با صدای باد و طوفان و رعد
و برق درهم می‌آمیزد. خرگوش دم‌سیاه با ترس و لرز وارد صحنه می‌شود.

هراسان به اطراف نگاه می کند معلوم می شود که تعقیبش کرده اند. از همه چیز می ترسد و می هراسد. خرگوش کوچک از پشت درختی بیرون می آید: خرگوش دم سیاه ابتدا از او می ترسد. اما او را می شناسد. و به سرعت او را به سر جای اولش در پشت درخت بر می گرداند.»

خرگوش دم سیاه:

— «به خرگوش کوچک» قایم شو، فوراً، حرف هم نزن! فهمیدی!
«خرگوش کوچک مخفی می شود و از طرف دیگر سر و کله تعقیب کنندگان پیدا می گردد. سگ و گرگ. خرگوش دم سیاه به طرف دیگر می رود تا آنها خرگوش کوچک را نبینند.
کمی بعد سگ و گرگ خرگوش دم سیاه را محاصره می کنند و با اوج گرفتن صدای رعد و برق روی او می پرند. خرگوش کوچک از آن طرف صحنه، در حالیکه دهانش از تعجب باز مانده، بدون اینکه سگ و گرگ او را ببینند، شاهد ماجرا است و به سرعت فرار می کند. صدای قهقهه وحشتناک سگ و گرگ با صدای شب و جنگل و طوفان درهم می آمیزد.»

صحنه تاریک می شود.

صحنه ۹

«خرگوشها نشسته و خرگوش پیر در بلندی قرار دارد.»

خرگوش پیر:

— من از ابتدا به شما گفتم که این اتحاد یک فریب است اما گوش نکردید. هر چند که ما دوتا از بهترین یاران خود را از دست دادیم اما خوشبختانه خرگوش کوچک آنجا بود و همه چیز را دید. به چشم خودش دید که سگ و گرگ خیانتکارند.
حالا هم ناراحت نباشید ما انتقام خود را از سگ خواهیم گرفت. من نقشه ای دارم. اما قبل از آن فقط بدانید این خیلی مهم است که

باچه کسی و در چه شرایطی متحد شویم.
حالا بیایید تا نقشه خودم را برایتان شرح دهم...
«همه دور خرگوش پیر جمع می شوند» خرگوش پیر نقشه اش را شرح می دهد.
ما صدایش را نمی شنویم. موزیک مناسبی پخش می گردد.
صحنه تاریک می شود.

صحنه ۱۰ -

«صحنه خالی است. شکارچی وارد می شود. وبه دنبال شکار می گردد و با
خودش حرف می زند.»

شکارچی:

— از صبح تا حالا بیشتر از ده تا خرگوش دیده ام! اما همه فرار
کردند و مرا به داخل جنگل کشاندند. عیبی ندارد! همچی
شکارشان کنم که خودشان کیف کنند. من حداقل ده سال است
که شکار می کنم. شکار خرگوش که چیزی نیست! شیر را هم
شکار می کنم... خیال کرده اند.
«یک خرگوش خودش را نشان می دهد.»

شکارچی:

— آهان! دیدمش! بگیر که آمدم. مام انسان
«شکارچی و خرگوش از صحنه خارج می شوند.»
صحنه تاریک می شود.

صحنه ۱۱ -

«سگ و خرگوش پیر و خرگوش کوچک و چند خرگوش دیگر در صحنه
هستند.»

خرگوش کوچک:

— سگ عزیز! می آیی قایم باشک بازی کنیم!؟

سگ:

— «می خندد» چرا که نه خرگوشهای عزیز! هر چه بگویند می کنم
بازی که جای خود دارد!

خرگوش پیر:

— پس تو خرگوش کوچک! تو چشمهای سگ را بگیر تا ما مخفی
شویم. سگ به دنبال ما بگردد و ما را پیدا کند.

سگ:

— قبول است.

«خرگوش کوچک روی تخته سنگی رفته و چشمهای سگ را می گیرد و به
خرگوشهای دیگر اشاره می کند. همه خرگوشها به سرعت دور می شوند.»

سگ:

— یک، دو، سه، چهار، پنج، شش...

«در این موقع از طرف دیگر صحنه خرگوشهای دیگر، شکارچی را به آنجا
می آورند.»

خرگوش کوچک:

— ای سگ عزیز، چشمهایت را ببند تا منم قایم شوم.

سگ:

— بچشم! می بندم! تو هم برو...

«شکارچی و خرگوشها به سگ نزدیک می شوند. خرگوش کوچک همراه با
خرگوشهایی که شکارچی را به آنجا آورده اند، فرار می کند.»

سگ:

— «چشم بسته» هفت... هشت... نه... ده... «شکارچی به جلو
سگ رسیده است. سخت متعجب است. تفنگش را روی سینه
سگ می گذارد.»

سگ:

— کی بود؟ کی بود؟ مگر تو قایم نشدی؟ «چشمانش را باز

می کند.»

«سگ از دیدن شکارچی تفنگ بدست، سخت تعجب می کند.
ماتش می برد و روی زمین ولومی گردد. شکارچی فلاّده ای از کوله پستی اش
بیرون می آورد و در گردن سگ می اندازد و می خندد.»

شکارچی:

— می خواستم خبر گوش شکار کنم! اما عجب سگی پیدا کردم!
سگ به این بزرگی، گمان کنم خوب بخزند! حسابی پولدار
می شوم!

«سگ میوه است. شکارچی او را به دنبال خود می کشد و از صحنه بیرون
می برد.»

پرده پایین می افتد و در آخرین لحظه همه به جلو صحنه آمده و با هم
می خوانند:

ما خرگوشهای جنگل
کردیم با هم اتحاد
دشمن حيله گرا را
شکستیم با اتحاد

اتحاد اتحاد زیباترین

پیام است

اتحاد اتحاد آغاز هر

قیام است

اما باید بدانیم

هر چند خوب است اتحاد

اما باید با دوستان

فقط باشد اتحاد

اتحاد اتحاد

عجب حرف زیبایی است

اتحاد اتحاد

تنها ره رهایی است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی